

کدرانیدند، و برخی بهمیا [کردن] آلات نبرد شب بهروز آوردند. صبح روز سیم که شهباز زرین‌بال مشرقی از آشیان مغرب پرواز نموده در شمین شرق قرار گرفت، و خیل غروب مغرب در چاه افق متواری گردیده، غازیان قزلباش ظفر تلاش بر باد پایان ثعبان آثار برآمده، صفوف معارك قتال به‌آیین هرروزه آراسته، رایات فتح آیات صاحبقرانی [را] در چند جا از آن صفوف به‌اوج سپهر برافراشتند. و سپاه اشرار افغان نیز با هزاران خوف و رعب به آراستن صفوف پرداختند. و در این روز سیم فتح و فیروزی برگلشن دین و دولت [وزید]، و جماعت افغانه با هزاران ادبار و نکبت راه فرار پیش گرفتند. عقابان تیز پرواز سپاه نصرت دستگام تعاقب آن بومان شکسته بال شامت آیین نموده، اکثری را به‌سرینجه قدرت بر خاک انداختند، و بعضی فراریان را رودآب پیش آمد، که هر سپاه بختی که مرکب در آن آب راند، مرکب حیاتش در ورطه عدم ناپدید گردید، و هر گمراه که قدم در آن نهاد، گشتی زندگانش به‌غرقاب فنا افتاد.

القصد در آن روز جمعی کثیر از سپاه افغان به‌دست غازیان شیرگیر و مجاهدان دلیر اسیر گردیدند. بالجملة غنایم بی‌حد و جهات بیرون از عدد، از دواب و اجناس و اسلحه و یراق و غیره آن مقدار نصیب غازیان گردید، که از حیز تعداد و شمار بیرون بود. نواب صاحبقران بعد از مراسم شکر یزدان از وقوع فتوحات بیکران، در منزل پل مالان قبه چتر بارگاه به‌اوج مهر و ماه رسانید. دلاورانی که در روز کین سمنند سرعت در میدان شجاعت جهانیدند، مراسم کوشش و نامداری و جانبازی به‌تقدیم رسانیده بودند، مملایای آمال ایشان را از متاع احسان شاهانه و عاطفت ملوگانه گرانبار گردانید، و دست دریا نوال به‌انعام و احسان خسروانه کناده، هر یک از نامداران را فراخور سعی و کوشش به بذل [مال] خوشحال و امیدوار گردانید. و آن شب در نهایت مرت، بساط شادمانی گسترده، بر سنده عشرت و کامرانی متکا آرا گردید.

۳۹

در چگونگی سوانحات که در هنگام نزول رایات نصرت آیات
در حوالی دارالسلطنه هرات شیوع یافت
و بیان قتل اماموردی خان سردار^۱ و وقایع فراه

چون از قضای روزگار و تفضلات حضرت آفریدگار - جل شانه - نوید فتح

وفیروزی بر حسب خواهش امیر صاحبقران و آن کشورگشای ممالک [جهان] شیوع یافت. امرای عظام را مقرر فرمود که در جمع‌آوری آذوقه و علوفه و ملبوس و مایحتاجی که در حین توقف یکسال و دو سال عساکر منصوره را ضرور باشد، به دفترخانه هدایون به‌قلم داده، که چاپار به اطراف بلاد خراسان روانه نمایند، که ضابطان و حکام ولایات اجناس مقرر را روانه اردوی گیهان پوی نمایند، که به‌غازیان داده [شود که] عسرت نکشند.

وبعد از خاطر جمعی ارسال چاپاران مقرر فرمود که کلبعلی‌خان افشار و محمد حسین‌خان قاجار با فوجی از غازیان در نواحی چشمه قلنفر^۲ سنگر نموده، سر راه افغانه را مسدود داشته مضبوط دارند. و پیر محمدخان را با فوجی روانه تیریل، و طهماسب‌خان جلایر و شاهقلی بیگ مروی و رحیم‌خان گرایلی را نیز مأمور سمت تیریل [نمود] که اطراف و جوانب قلعه هرات را در میانه گرفته محصور، و سد آمد و رفت چهارپا و آن جماعت نموده از عبور و مرور ایشان را ممانعت [نمایند] و هرگاه فوجی از آن طایفه به‌اراده مجادله بیرون آیند، ایشان را در همانجا دفع نموده مجال پیش آمدن ندهند.

و نواب صاحبقران در نواحی بل‌مالان بنه و آنرق را گذاشته، خود به نفس نفیس با فوجی از غلامان و جزایر چیان در بین سنگرها در گشت بود که از هر جانب که عبور آن طایفه ظاهر شود، به‌اعانت آن دسته رسیده دفع شر آن جماعت نمایند.

غازیان و سرکردگان به‌مکان مقرر رفته، سنگرهای رفیع و برجهای متین در اطراف و حواشی هرات قرار دادند، و سد عبور مترددین افغانه نمودند. و همه روزه غازیان ظفر انجام در هنگامی که جماعت افغانه مواشی و اغنام و دواب خود را به‌قصد چرا بیرون می‌آوردند، چون شاهین و شتقار از زمین و یسار درآمده، از اسب و شتر و گوسفند تخت، و معاودت می‌نمودند. و از آن جانب نیز افغانیان بسیاری از غازیان را به‌ضرب شلیک گلوله مقتول می‌نمودند. همه روزه به‌همین نحو بازار گیر و دار گرم بود.

اما چون ذوالفقارخان از مقدمه فرستادن قشون بر سر فراه مطلع گردید، برادر خود علیمردان‌خان را پانصد هزار نفر به‌ایلغار روانه آن حدود نمود، که رفته در دفع قزلباش و قلعه‌داری کوشیده بلده فراه [را] حراست نماید. و هرگاه کار بر آن تنگ شود اعانت و امداد از حسین‌شاه‌خو استه، مردانه ثبات قدم و رزد. و سفارشات زبانی در باب حراست و قلعه‌داری و احتیاط لوازم سیاهیگری نموده، در نیمه‌شب از سمتی که اطراف آن خالی از سپاه قزلباش بود بیرون نموده، روانه دارالرفاه فراه کرد.

علیمردان‌خان قبل از ورود اماموردی‌خان سردار و محمد بیگ مروی داخل آن بلده گردید، در حفر خندق و ساختن بروج و باره کمال اهتمام به‌عمل آورده، طایفه افغانه و جماعت لژگیه سکنه آن حدود را که در دین و ملت باهم موافقاند، انعام و احسان داده به‌مجادله قزلباش تحریض نموده، در کارسازی غازیان و اسباب و آلات توپ و قلعه‌داری غایت اهتمام مرعی داشت.

چون از آن جانب محمدیگ مروی حسب فرمان نواب صاحبقران عازم کرمان گردید، در نواحی تون و طیبی توقف نموده، منتظر ورود سردار معظم له بود، که چاهاران صاحبقران زمان نزد اماموردی خان آمده، ارقام مطالعه را به آن رسانیدند. اماموردی خان با موازی هشت هزار کس از نامداران آن حدود با چند عراده توپ و پنجاه شتر زنبورک روانه فراه گردید. و در آن نواحی محمدیگ مروی به معسکر سردار مشارالیه ملحق شد، وارد بلده طیبیه تون گردیدند، و چون قبل از آن نیز مقرر شده بود که لطفعلی خان سیستانی و مصطفی خان کج گردن با موازی چهار هزار نفر آمده بهاردوی آن ملحق گردند، و اسماعیل خان نیز به اتفاق سردار معظم له مأمور بود، خوانیسن مذکور با عساکر متصور به آن ملحق گردیدند.

ومیر ابوطالب خان لالوی را در حین توقف ارض اقدس به جهت آنکه رشادت آن در مملکت خراسان شهرت یافته بود، و بعضی از مقدان سخنان فتنه انگیز در باره آن به خدمت صاحبقران دوران عرض نمودند، سخن ارباب ربا و غرض را صدق شمرده به قتلش آورد.

الفصل بعد از جمعیت و آراستگی استعداد سپاه، از نواحی تون در حرکت آمده، در دوفرسخی فراه قبه بارگاه به اوج مهر و ماه بیاراستند.

چون علیمردان خان افغان و باقی رؤسای افغانه از ورود غازیان قزلباش مطلع گردیدند، در تدارک خود مشغول شده، با موازی بیست هزار نفر از قلمه فراه بیرون آمده، در مقابل لشکر سردار صف گیر و دار بیاراستند، و از آن جانب نامداران قزلباش میمنه و میسر و قلب و جناح به سرداران نامدار و دلبران معرکه کارزار سپرده، چرخچیان سپاه داخل میدان شده، نبرد میداننداری به عمل آوردند، و جماعت افغانه به هیئت اجتماعی با شمشیرهای برهنه الماس قام و نیزه های خطی مرصع لگام حمله نمودند، و از این جانب نیز غازیان قزلباش به انداختن توپ و تفنگ اشتغال داشتند. از صدمه صرصر توپ آتش فشان، صفوف معرکه افغانیان را چون بنات النمش درهم کوب نموده، آتش در خرمن وجود مخالفان انداختند، و از ضرب تفنگ بیدرتنگ جوانان نامدار با ناموس و تنگ در خاک معرکه میدان به خون آغشته، و یا چون لاله حمرا درهم سرشته [گردیدند]، که در حین گیرودار، تفنگ بر پیشانی محمدیگ رسیده به همان زخم در گذشت.

و هنگامه قتال در نهایت صموت رخ داد که شرح آن باعث ملال می گردد. چون اقبال خصم در ضعف و دولت نادری در اوج شرف بود، غازیان افغان تاب صدمه نامداران با ناموس و تنگ را نیاورده، یابرقب نهاده، روی از معرکه قتال برگردانیده، در کمال ادبار با دیده خونبار وارد بلده فراه گردیدند.

و در آن روز اماموردی خان سردار مباحثات نموده، باد نخوت و غرور در دماغ خود جا داده، با سران دیگر در مقام بزرگطبعی و بی وجودی در آمده در کمال عظمت کشیکخانه و تجیر سرا برده بر پا نموده، قدغن نمود که خوانین و رؤسای سپاه صبح و شام در کشیکخانه آمده، هر گاه مرخص شوند وارد حضور عالی گردیده، به آداب ملوکانه کرش نمایند.

چون چند یومی بر این متوال گذشت، بغض و حسد در درون خوانین مذکور به هم رسیده، همگی متفق شده، در جزو عریضه‌ای به دربار والا ارسال نموده عرض نمودند که: محمدبیگ مروی در محاربه مقتول، و اماموردی‌خان سردار بعد از قتل مرحوم مزبور لوای اقتدار افراشته، اراده سرکشی دارد، هرگاه در دفع آن کوتاهی به‌ظهور انجامد، باعث اختلال دولت خواهد بود.

چون بندگان والا از مضمون عریضه مطلع گردیده، اولاً چاباران به سرعت روانه ارض اقدس به خدمت برادر خود ابراهیم‌خان نمود، که با موازی دوهزار نفر از غلامان و کشیکچی‌ان که در نزد خود دارد حرکت نموده، و به‌فراه رفته تسخیر آن بلده نماید، و فرزندان خود رضاقلی میرزا را به نیابت آن تعیین فرمود. ابراهیم‌خان بعد از رسیدن فرمان صاحبقرانی با غازیان مقرر در حرکت آمده، به استعجال روانه فراه گردید، و بعد از ورود به آنجا اماموردی‌خان سردار و باقی خوانین استقبال نموده به شرف ملازمت مشرف شدند، و به اقتدار تمام وارد اردو گردیده، سردار جلال برافراشته، بساط نشاط بر روی مجلسیان گسترانیده، اکثر از سرکردگان را به انعام و بخشش سرافراز فرمود، چون دوسه یوم منقضی گردید، مفسدان بدکیش و بدگوهران بداندیش طریق عصیان ورزیدن آن را به خدمت آن خان عالیشان عرض نمودند، و مقدمات خوانین مذکور مسموع اماموردی‌خان شده بود، و همه اوقات در خوف و رعب بود، تا اینکه حسب فرمان قضا جریان به عهد شاهقلی بیگ قاجار مروی مقرر شد، که به چاپاری به‌فراه آمده، سر رشته‌ای از حالات آنجا حاصل [نماید]، و ارقام و دستور العمل به عهد برادر خود صادر کرده بود، که به چه نحو در مدافعه و محاربه کوشیده دفع مخالفین نماید، و مقدمه سرکشی اماموردی‌خان را نیز مشخص نموده عرض نماید.

بعد از ورود شاهقلی بیگ بدان نواحی، اما موردی‌خان در خوف و هراس افتاده، اراده نمود که به بهانه شکار سوار شده به صوب کرمان فرار نماید، در طلوع خورشید خاوری با تبعه خود سوار گردیده، زنبورکچیان آن نیز اراده حرکت نمودند، در این وقت جمعی از محرمان درگاه شاهی و نمک‌بهرامان خانی خود را به خدمت ابراهیم‌خان رسانیده عرض نمودند که اما موردی‌خان خیال فرار دارد، نواب خانی کس به طلب مشارالیه فرستاد، بعد از ورود آن خان والا شان در مقام محبت درآمده اظهار حرکت آن ننمود، و بعد از اکل و شرب فرمود که: هرگاه اراده سیر و شکار و هوای انهار و لاله‌زار داشته باشند، به مرافقت ما سوار شوند، خالی از بزم و جشن نخواهد بود، اماموردی‌خان قبول نموده، معاودت به سراپرده خود نمود.

راوی ذکر می‌کند: به قول شهباز بیگ ناظر اماموردی‌خان، که تقریر می‌نمود، در محلی که [نادری] مشارالیه را پدربته ایالت کرمان سرافراز فرمود، همیشه گنتار آن این بود که: نادر از جمله ملازمان مابود، هرگاه ما هم اراده سلطنت نمایم، می‌تواند شد، و به ایلات و احشامات آن ولایت نوید منصب حکومت می‌داد، و مکرر مراسلات آن به اطراف ولایات عراق می‌رفت، و در خصیه عرایض اخلاص آمیز به پایه سریر خلافت مصیر پادشاه جمجاه عدالت نهاد صفوی ژاد شاه طهماسب ارسال داشته، اظهار صوفیگری

و عقیدت آن دوده ستوده می نمود، و در ورود فراه ارقام شاه طهماسب رسیده بود که چون اختلال در اوضاع ولایت همدان و بعضی ولایات عراق پدید آمده، بروی وارد گردد که محل اعانت است و اراده رفتن بدان تقریب بود.

محرف این حروف قول شهبازیگ را کذب می دانست، به علت تقلب و تصرف که در اموال اماموردی خان نموده بود، و مشارالیه آن را مؤاخذ و معاقب ساخته اموال آن را ضبط نموده بود، و اخراج حضور نموده، خیال کشتن آن [را] داشت. احتمال دارد که به جهت ریختن خاطر خود این مقدمات را ساخته باشد.

الحاصل چون شاه قلی بیگ تحقیق مقدمات نمود منتظر مرخصی بود، که در این وقت قراولان به سمع عالی رسانیدند که جماعت افغان با جمعیت قراوان از قلعه بیرون آمده اند، و اراده مجادله دارند. نواب خانی سوار مرکب گردیده و با نامداران به صف آرایی جنود مسعود پرداخته، بردست راست اماموردی خان سرورلو، و بردست چپ لطفعلی خان سیستانی را مقرر داشت که در دست چپ اقامت نمایند، و شاه قلی بیگ مروی را باغزبان مروی روانه میدان نمود. و از طرفین رایات قتال آراسته و صدای کوس حربی و ناله نای رزمی غلغله و آشوب به کوه ائیر رسانید.

از آن جانب علیمردان خان با خیل سپاه خود در آراستن صفوف رزم مشغول شده، گاه بر زمین و گاه بر یسار تاختن آورده، از صدمات تفنگ مرگ آهنک مرد و مرکب برخاک می غلتیدند، و از هر جانب که آن طایفه حمله می آوردند، از ضرب گلوله جان خود را به قابض ارواح سپرده در خاک دهر قرار می گرفتند، و هر گاه بر یسار و بر تپ سواره غازیان مروی هجوم می نمودند، از ضرب شمشیر الماس فام و نیزه های بلند انتقام چون خاشاک بر بالای سر ریخته منجمد می گردیدند، و هر گاه اراده صفوف قلب می نمودند، به ضرب گلوله ثعبان کردار خرمن حیاتشان را چون بیشه نیستان در گرفته می سوختند.

اما جماعت افغانه در آن روز کارزاری نمودند که چشم بیننده آفریدگار و نویسنده خیر و شر روزگار چنان دلآوری مشاهده نکرده بود. و به همین منوال هنگامه قتال بریابود، تا آفتاب زرین جامه عنبرین در بر نموده، به ماتم قتیلان سوگواری بنیاد نهاد.

آن طایفه در مجادله ثابت قدم بودند که بندگان ظهیرالدوله را رگ غیرت به حرکت آمده، باغزبان سواره افشار و مروی دست به شمشیر نموده، متوکلا علی الله حمله بدان سپاه نمودند، که در همان صدمه اول غازیان قزلباش جمعیت آن طایفه را متفرق و درهم شکسته از کشته ها پشته ها مرتب گردید. و در آن غروب شبیدیز، تیرگی شب پرستیز یک هزار و پانصد نفر از متجند افغانه سر و زنده گرفته، با فتح و فیروزگی چون نکبت نوروژی معاودت به اردوی ظفرقرین نمودند.

و بعد از آن، بیان فتح مجدد و محصور شدن علیمردان خان، و طغیان اماموردی خان را به صحابت شاه قلی بیگ مروی روانه دارالسلطنه به خدمت امیر صاحب فتوحات نمود. و روز دیگر از آن منزل کوچ و از آب فراه عبور کرده، در نواحی مزرعه ریش

که تا اصل فراه يك ميل مسافت دارد، سراپرده و خيام نظرانجام برپا نمودند. رستگرمین و حصین درست نموده به لوازم قلعہ گیری پرداختند.

اما راوی ذکر می کند که: چون شاهقلی بیگ وارد هرات گردیده، مژده فوجات فراه را رسانیده، چگونگی عصیان اماموردی خان و فرار نمودن آن را به پایتخت سریر معدلت مصیر عرض نمود. نواب صاحبقران بقدر یکمند تومان بدصیغه انعام در وجه آن شفقت، و به خلایع ملوکانه نیز سرافراز فرمود. و رقم علیحده به عهده ابراهیم خان برادر خود مقرر نمود، که بعد از ورود شاهقلی بیگ اماموردی خان را مقید و مجوس نموده روانه درگاه جهانگشا [نماید] مؤلفه

شو غافل از مکر نامردمان که بی اعتبارند و بی خانمان
 ز راه حسد خانه ها شد خراب نموده دل سالکان را کباب
 هر آنکس حسد پیشه آغاز کرد خرابی در آن مملکت ساز کرد
 حسد می کند شاه را بی وقار کند دولت و جاه را بی مدار
 حسد پیشه افتد به درد و الم گرفتار گردد به جور و ستم
 دلا تا توانی به دور حسد مگرد و مگردان دل خویش بد
 ز عجب و تکبر در این روزگار بیندیش ای شاه مردم شکار
 بنی آدم از اصل يك جوهرند به عجب و تکبر چرا کمترند
 بیندیش از عجب و کبر و غرور که ناگاه شاهی شود همچو مور
 چون شاهقلی بیگ وارد بلده فراه گردید، و از قام مطاعه لازم الاطاعه را نزد ابراهیم خان آورد، [ابراهیم خان] اماموردی خان را گرفته مقید نمود، چون در اوقات سراری آن خان عالیشان از اماموردی خان اندیشه ناک بود که مبادا به سستی فرار نماید، بعد از گرفتن آن چون از جانب مشارالیه بالکل خاطر فارغ یافت، همه روزه سوار شده، در دفع معاندین و تحریک و ترغیب نمودن غازیان در گرفتن قلعه اشتغال می ورزید. و طایفه افغانه مستأصل گردیده، در قلعه مذکوره متحصن گردیدند. و اماموردی خان را به مرافقت محمد علی خان قرقلو روانه حضور ساطع النور و الانمود.

بعد از آمدن مشارالیه به نظر انور، و استفسار مراتب مقدمات مذکوره، سخن اماموردی خان این بود که: خوانین مذکور به من تهمت نموده اند، اما فرمان والا را جز تسلیم و رضا چاره نیست. مؤلفه

چنین گفت آن خان و الا تبار دمی شمای عرض من گوش دار
 شنیدم که داوود شیرین کلام بگفت با سلیمان با احترام
 بگو از جبلهای روی زمین قوی تر چه باشد تو ای حق گرین
 جوابش چنین داد آن شهریار که تهمت قوی تر ز نیلی حصار
 ز تهمت شود خان و مانها خراب شود بر و بحرین با اضطراب
 تو ای صاحب تاج و تخت و کلاه حقیقت بیندیش لطفاله

هر چند عرض الحاح و اظهار بیگناهی خود نمود، فایده نبخشیده، مقرر فرمود که در فراشخانه مقید باشد، چون چند یوم بر این گذشت مفسدان هنگامه طلب مکرر به عرض

والا رسانیدند که اگر اماموردی خان [از این] بلیه نجات یابد، منتج مفاسد عظیمه و اختلال امور دولت صاحبقرانی خواهد بود. و از این مقوله سخنان فتنه‌انگیز خوش آمد آمیز عرض نمودند. ناچار امیر تاجدار به قتل اماموردی خان فرمان داده به تمام کارش پرداختند. و بعد از آن رقم مطاع صادر گردید که محمدعلی خان قرقلو رفته ملازمان رکابی تحت [اختیار] خان مرحوم را جمع آوری نموده. سر رشته آنها را مضبوط نماید.

جهان کمی گذارند بی‌گدخدا یکی چون پرود دیگر آید بهجا
 القصه امیر کشورستان بعد از خاطر جمعی مقدمات فراهم در تدارک تخیس
 دارالسلطنه [هرات] کمند همت افراشته، به لوازم قلعه گیری مشغول گردید. و ذه الفقار
 خان نیز به قلعه داری اصرار ورزیده، همه روزه بیرون آمده لوازم مردانگی را ظاهر
 می‌ساخت. و امیر صاحبقران روز بروز دور قلعه را مرکزوار احاطه نموده، بروج و
 باروهای مرتفع مشرف بر قلعه نصب نموده، راه آمد و شد و طریق عبور متردین آن
 دیار را مسدود نمود.

و شرحی به سلاطین اوبماقات آن حدود قلمی [نمود]، و تمامی وارد درگاه
 جهانگشا گردیده مورد نوازشات گردیده بودند. سوای دلاورخان تایمنی که جمعیت
 آن اضافه بر سایر قبایل [و] اوبماقات بود در آمدن مضایقه نموده، و از باد کبر و غرور
 وجود به مراسلات صاحبقرانی نمی‌گذاشت. امنای دولت به عرض رسانیدند که هرگاه
 در اطاعت دلاورخان تعویق واقع شود گام [باشد که] طوایف افغان آن را به نیرنگ
 و چابلوسی تطمیع نموده به خود متفق ساخته باعث قوت ایشان می‌گردد.

در دم محمدرضاییک جلودارباشی سرکار خاصه شریفه را بایک دست خلعت شاهانه
 و کمر خنجر مرصع و اسب مع زین و یراق طلا و رقم مرحمت آمیز مرقوم، و مقرر
 نمود که به رهنحو باشد آنرا بر داشته روانه درگاه والا گردد.

مشارالیه عزیمت نموده، چون نزدیک به حوالی تایمنی شد، دلاورخان از آمدن
 محمدرضاییک خبردار شده جمعی را به استقبال روانه نمود، که به اعزاز تمام ایلچیان را
 بیاورند. بعد از ورود مشارالیه دلاورخان ارقام مطاعه را مطالعه نموده، چون مضامین
 شفقت و عاطفت آن حالی گردید خوشحال و مسرور شده، با تمامی رؤسا و ریش سفیدان
 جماعت تایمنی از طریق اطاعت و انقیاد درآمده، خلعت مبارک را زیب پرودوش خود
 نموده، بعد از آداب ضیافت و مهمانداری مقرر نمود که غازیان تایمنی که در بیلاقات آن
 نواحی بودند همگی وارد گردیده، روانه دربار عظمت منار صاحبقران شده مشمول عنایت
 خسروانه گردید.

۳- میرزامهدی خان منشی نادر در جهانگشا (ص ۱۵۵) اماموردی بیگ ساری بولی‌لو را کوچک
 شمرده، و او را نایب کرمان نامیده، و می‌گوید: «بسیب سوخرم و خودسری که سنگر را تغییر داد،
 و بدین تدبیر دوسه نفر سرکرده معتبر کشته شدند، از نیابت و سرکردگی قشون منزل شد». و از
 دستگیری و قتل او چیزی نمی‌گوید. می‌توان حدس زد که او تمدناً کار زشت ولی نعمت خود را
 برده‌پوشی کرده است.

اما راوی ذکر می کند که چون مدت محاصره قلعۀ هرات پدش ماه رسید اکثر از طایفۀ افغانه از علت بی آذوقگی در شبها خود را از برج و بارو انداخته، به میان اردو می آمدند. چون چنان احوال را ذوالفقارخان در جماعت افغانه مشاهده نمود، مجدداً جمعیت خود را بقرب بیست هزار کس فراهم آورده، از قلعه درآمدۀ در مقابل عساکر اقبال مآثر صف آرا گردیده، یک دسته از جماعت افغانه را بامر کردگی امان الله خان روانۀ سنکر کلبعلی خان نمود که در حین گیر و دار یورش برده، سلك جمعیت سنکر کلبعلی خان را متفرق نمایند، و خود عازم کنار رود گردید.

و در آن اوان نواب صاحبقران در قصر عالی رفیع مرتبه که در میان عمارات ساخته بودند نزول داشت. و همه روزه خود به تنس نفیس از بالای آن بروج به نظارۀ اطراف و اکناف نارالسلطۀ هرات مشغول بود که در این وقت عبور اجتماع آن طایفه ملاحظه نظر انور شده، در دم به جارچیان بلند آواز و چاوشان دسلاز امر و مقرر نمود که غازیان اردو را از ورود جماعت افغان مطلع گردانیدند. و سه هزار نفر از همیشه کشیکان [را] که حاضر و آماده بودند، مقرر فرمود که سوار گردیده از رودخانه آب مذکور عبور نموده، سر راه بر طایفۀ مذکوره بگیرند.

مابین افغانه و قزلباشیه بقدر يك میدان راه فاصله بود، که ناگاه به قرب دوسه هزار کس از جماعت افغانه از میان درآی که در جنب آب بود از کمین بیرون آمده، حمله به غازیان قزلباش نمودند. و نامداران و همیشه کشیکان به نیروی اقبال بوزوال چون شتقار تیز رفتار به صوب طایفۀ اشرار در حرکت آمده، از صرصر صدعۀ غازیان، طایفۀ افغان که به سرداری سیدالخان افغان مأمور بودند، ثبات و قرار آن جماعت را متزلزل ساختند. اما گمان سیدالخان این بود که سبب تن در مهر سیلاب و مدافعه با عقاب، از قوت و مکتت خاشاک افزون و از اقتدار فعلیت صعوه بیرون است، لاجرم کس نزد ذوالفقارخان فرستاده امداد و اعانت طلب داشت، که از آن جانب به فرمودۀ ذوالفقار خان امرا جمال با موازی شش هزار کس از مقابل سپاه نصرت پناه حمله نمود. و از آن جانب امیر صاحبقران به غازیان اکراد قراچورلو مقرر فرمود که از آب گذشته خود را به اعانت غازیان برسانند. غازیان بدرم از آب عبور نمودند، سوای نجف سلطان قراچورلو که در خدمت نواب صاحبقرانی لازمه مردانگی را در سفر و حضر به تقدیم رسانیده بود، در این اوان [چون] محمدخان که بیگراۀ آن جماعت و تازه به عرصه آمده بود و سوی توجه همایون بدان قرار گرفته بود، نجف سلطان را رشک و حسد غالب شده در خدمات سهل انگاری می نمود. و در آن ساعت که غازیان اکراد از آب عبور نمودند نجف سلطان در نهایت تعویق در حرکت بود، و نواب صاحبقران از بالای قصر ملاحظه می نمود. چون غازیان اکراد بدان صوب در [نگ] نمودند، صفوف همیشه کشیکان را جماعت افغانه درهم شکسته تا کنار رود آب روانیدند. و از آن جانب غازیان اکراد رسیده متوکلا علی الله حمله نمودند. بازار گرودار گرم شده دمدم زور و قوت طایفۀ افغان زیادتی نموده، ضعف در ناحیه نامداران ظاهر می گردید. که غازیان قراچورلو رسیده حمله دلیرانه نموده به ضرب شمشیر الماس قام یکدیگر را

برخاک ممرکه کارزار می‌افکندند.

و چون صاحبقران زمان آن شهامت و پردلی از آن طایفه مشاهده نمود، ناچار خود نیز از بالای قمر به‌زیر آمده با تنه‌غازیان اردو عازم گردید، که در این وقت امان‌الله‌افغان که مأمور سنگر کلبعلی‌خان بود خود را به‌آن جانب رسانید. و از آن جانب سلیم‌بیگ و پهلوان‌بیگ مروی از سنگر کلبعلی‌خان بیرون آمده، با موازی پاصد نفر و دو اب‌غازیان که همه روزه جهت آوردن علوفه در صحاری متفرق [می] گردیده مأمور بود، که طایفه افغان بر سر سنگر آن ریخته و بازار گیرودار بر کیودی فلک نیلگون حصار بلند گردید، و کلبعلی‌خان به‌خارج سنگر با‌غازیان خود آمده، و در مجادله می‌کوشیدند که امان‌الله‌خان زیادتی نموده کلبعلی‌خان را در سنگر محاصره نمودند.

و از آن جانب صاحبقران زمان چند نفر از یساولان را روانه فرموده بود، که پهلوان بیگ و سلیم‌بیگ مروی غازیان تحت [اختیار] خود را برداشته، وارد حضور اقدس گردند. چون مشارالیه‌ها اراده خدمت والا نمودند، در محلی رسیدند که جماعت افغانه کلبعلی‌خان را شکسته در سنگر [زد و خورد] داشتند، که آن دو نامدار ترک خدمت اشرف نموده از عقب‌سر آن طایفه برگشته روزگار درآمده حمله نمودند. چون غازیان [افغان] صدای گیرودار از عقب لشکر خود ملاحظه نمودند، به‌خیال آنکه مگر صاحبقران زمان است، راه فرار پیش‌گرفته معاونت نمودند. و غازیان مروی به‌اقبال ابدمآل نادری دمار از روزگار آن جماعت خذلان [شعار] بر آورده، تا حصار بند قلعه قریب یک‌هزار نفر [را] برخاک مذلت انداخته به‌قتل رسانیدند.

و در آن روز خشم و کین سلیم‌بیگ مروی، که رستم عصر نادری بود، به‌ضرب بیره‌خاراشکاف جگر و ناف طایفه افغانه را درهم دریده، می‌زد و می‌افکند، و طایفه افغانه را چون گله روباه در پیش انداخته، قطع رشته حیات آن طایفه می‌نمود، که ناگاه چشم آن نامدار بر دروب قلعه افتاد که در گرمی جدال به‌روی تخته پل رسیده بود. چون بر عقب نظر نمود احدی را ندید، تا رفت مراجعت نماید از شاه‌برج قلعه تیر تفنگ بر سینه آن نامدار چون نهنگ رسیده، جان به‌جان آفرین تسلیم نمود. لمؤلفه

چنین است آیین چرخ دورنگ رساند جوانی چو شیر و پلنگ
چو خواهد می‌عیش شیرین کند دهد زهر در خورد [و] غمگین کند
سلیمی که چون رستم داستان یلی بود نام آور پهلوان
سرش کرد، قد همچو سرو بلند کمر بند باریک و دستان کمند
به اردوی نادر چو آن پهلوان ندیده کسی و ندارد نشان
پلنگ اجل بردش از روزگار سلیمی و یک رستم نامدار

و از آن جانب طایفه افغانه به‌اردوی جهانگشا زور آور گردیده، غازیان اکراد و قراچورلو را درهم شکسته، و از رود آب نیز گذشته بودند، که نواب صاحبقران به غازیان افشار و قاجار و بیات و غیره [فرمان] مجادله داده، از طرفین عبار جنگ و جدال مرتفع گشته، مبارزان کینه‌خواه قاصد جان یکدیگر شدند. و بعد از کوشش و جدال بسیار کار بر امیر تاجدار تنگ گردیده، در بر جی از آن ویرانه‌ها که استحکام داشت،

ساحت محافظت بر خود سنگر نبوده به احضار غازیان لشکر پیرمه تمدخان و رحیم خان گرایلی و شاهقلی بیگ مروی فرمان داده بود، که در محل زوال امیر صاحبقران خود را بر خاک افکنند. جبین خود را بر خاک ساییده فتح و فیروزی از جناب صمدیت مسئلت نموده، و سوار مرکب شده متوکلا علی الله حمله بدان طایفه نمود، که به تفضل الهی و نیروی دولت ابد قرین طایفه افغانه طاقت صدمه صاحبقرانی نیاورده، روی ادبار به دیار فرار آورده به سمت هرات رفتند، و غازیان بهرام انتقام متعاقب با شمشیرهای الماس قام قطع حیات آن جماعت نموده، از کشته پشته ها ساختند. و فراریان خود را بر رود آب افکنده جانی که از برین و غا دزدیده [بودند] در بحر فنا و غرقاب بلا مبتلا گردیدند، قصه از آن طایفه افغان بقدر هفت هشت هزار نفر طعمه شمشیر تیز و نیزه خونریز و گلوله مغز آمیز گشته، و به دریای اجل آغشته گردیده، جان را در معرض تلف افکندند. و ذوالفقارخان قرین شکست و پریشان حالی وارد قلعه هرات، و به قلعه داری مشغول گردید.

و از آن جانب امیر صاحبقران با فتح نمایان مراجعت به اردوی کیوان پوی نمود، و سرداران سپاه را که آثار جلاذت و مردانگی ظاهر ساخته بودند، بی نیاز عنایت و شفقت گردانیده، به مناصب بلند حکومت و سلطنت نوید می داد. و نفس سلطان قراچورلو را از نظر عامت افکنده کل اختیار نظام و نسق جماعت مذکوره را در کف اقتدار محمدخان وا گذاشت. و پهلوان بیگ را کمال عطف و دربار او آن مبذول فرموده، و عده و کالت دارالسلطنه مذکوره بدان داده، به خلع فاخره سرافراز گردانید. و جهت خاطر سلیم بیگ مروی خاطر اشرف مکدر شده، تا چند یوم خنده و تبسم را از لب و الا راه بار دادن نمود. و مردم روح آن مرحوم را به فاتحه و اخلاص یاد می نمود. و چون از اموال و غنائم فراغت یافت، اطراف و نواحی قلعه را سنگر بسته، به قلعه گیری و مراسم محاصره قیام نمود.

اما راوی ذکر می کند که چون ذوالفقارخان افغان داخل هرات گردید، جایاران نزد حسین شاه افغان به قندهار روانه نمود که: چه شود در راه ایلیت و اتحاد مذهب و ملت جمعی از غازیان قلعجایی [را] رواه این حدود نمایند، که لوازم امداد و اعانت به عمل آورده، به توفیقات قادر سبحان و چهار یار خلافت نشان دفع شر قریبایشه نموده، روسرخی دنیا و عقبی ظاهر شود.

چون حسین شاه از مضمون نوشتجات ذوالفقارخان مطلع گردید، سرکردگان سپاه خود را طلب فرموده، به ایشان مشورت نمود که: هر گاه به اعانت ابدالی هرات نرویم، فردا بعد از فتح و تسخیر هرات نادر دوران لشکر به این ولایت کشیده، دمار از روزگار ما بر آورد. اکثر از ندما عرض نمودند که: اولاً [نادر] حد آن ندارد که تواند قلعه هرات را تسخیر نماید. و دیگر قدرت آمدن قندهار در آن نیست. و بهر نحو بود رای حسین شاه رازده، [سرانجام] بدان قرار دادند، که بقدر سی هزار نفر از نامداران خود را به اعانت محصورین هرات روانه نمایند. و جایاران را مرخص نموده، در جواب قلمی نمود که متعاقب لشکر بیشمار روانه می گردد.

و همه روزہ چشم سکنہ ہرات در راہ قندہار بود. هر چند حسین شاه در فرستادن لشکر میالغہ می نمود، امرای سپاہ بنا را بہ مسامحہ و اہمال گذاشته بودند. تا اینکه بعد از مدت متضادی قریب ہندہ ہزار نفر افغان بہ سرداری لعل خان روانہ قراء نمودہ، و سفارش نمودند کہ در عرض راہ ہمدجا توقف نمودہ بہ تائی و آرام طی مسافت نمایند، و بہ سرعت چاپاران روانہ ہرات نمودہ، از فرستادن کمک و امداد اعلام نمودند.

و از آن طرف نادر صاحبقران دور و نواحی ہرات را چون نگین انگشتر احاطہ نمودہ، و بیشتر اوقات شبہا جماعت افغانہ اناثاً و ذکوراً پانصد و ششصد نفر از علت بی آذوقگی خود را از قلعہ انداختہ، وارد سنگر کلبعلی خان و پیر محمد خان شدہ، مردان آن طایفہ را قتیل و زنان و کودکان را اسیر می نمودند. ذوالفقار خان و غازیان افغان چنان دیدند کہ از بی آذوقگی مردم بہ فریاد و امان آمدند.

۴۰

در ذکر لشکر بہ جنگ آوردن کاظم بیگ میراباشی بہ مقابلہ نواب صاحبقرانی و بہ قتل رسیدن

[او] کہ میراباشی ہرات بود، و از حملہ دلاوران روزگار بود، ناوطلب گردید کہ با موازی دہ ہزار کسی از قلعہ بیرون آمدہ، سنگر کلبعلی خان و پیر محمد خان را تصرف نماید، و یہ ہمین خیالات با سوارہ و پیادہ بیرون آمدہ، اولاً دوی ہزار نفر چیاول بہ اطراف نواحی سنگر افکنند، دواب غازیان را گرفتہ بہ سمت ہرات بردند، و غازیان قزلباش از سنگر بیرون آمدہ قیامین مجادلہ صعب واقع گردید، دوی ہزار نفر طاقت مندہ غازیان قزلباش را تیاوردہ اندک ضعف در ایشان ظاہر گردید، کہ از آن طرف میراباشی عازم سراہ غازیان شدہ معرکہ گیرودار از آواز توپ و تفنگ و نعرہ مردان با عار و تنگ گرم شدہ، در آن روز حربی اتفاق افتاد کہ بہرام خون آشام برای رفع اصابت عین الکمال بر ہریک از آن شیر مردان «وان یکاد» خواندہ، از کارزار ایشان انگشت تعجب بہ دندانن گردید.

چون کلبعلی خان شدت [حملہ] آن جماعت را ملاحظہ نمود غازیان را بہ مدافعہ اعدا دلیر ساختہ لوازم پاداری و اجتناب بہ عمل آورد. اما از آن جانب چون مسموع رای عالم آرا گردید، خود با فوجی از غازیان بہ سرعت وارد سنگر کلبعلی خان گردید. چون نظر غازیان بر شقہ لوای آسمان گشای صاحبقران افتاد، مانند اژدہای دمان بدان طایفہ حملہ نمودند، و بازار رزم چون دل تنگ حوصلگان در طیش درآمد. ناگاہ از طرف گازرگاہ بقدر ہزار نفر تفنگچی افغان درآمدند. کہ خود را بہ اعانت سپاہی کہ در مقابلہ سنگر مجادلہ دارند برسانند، و چون پهلوان بیگ مروی با پانصد نفر حسب فرمان صاحبقران در جنب جماعت افغانہ تعیین شدہ بود کہ سوارہ ایستادہ منتظر

فرمایش باشد، پیادگان به باغ خرابه آمده اراده نمودند که بیکدفعه هجوم نموده خود را به اعانت آن جماعت برسانند، اما از جمعیت غازیان اندیشه نموده توقف نمودند.

چون ذوالفقارخان جماعت افغانه را پراکنده ملاحظه نمود، سیدالخان را با موازی بانصد نفر روانه نمود که آمده جماعت مذکوره را به قلعه ببرد. و سیدالخان اندیشه از کثرت غازیان قزلباش نموده، از یک سمت اردوی قزلباش خود را به میراباشی رسانیده، در محاربه غایت دلیری و تهور به منصفه ظهور رسانید. اما ضرب توپ و تفنگ سلك اجتماع افغان را پراکنده و متفرق ساخته، خوف و رعب در سپاه مذکور ظهور یافت.

چون میراباشی علامت ضعف و انکسار در بشره غازیان خود دید، سیدالخان را به محاربه تحریض نموده، خود با موازی یکصد نفر بدوسوار به غزم استخلاص آن چهار هزار نفر تفنگچی که در حصار باغات توقف داشتند بیرون شد، که ایشان را آورده ملحق به غازیان نماید. و به همین اراده مرکبان باد رفتار را به صوب آن طایفه انگیز داده داخل آن سپاه گردید.

چون امان‌الله‌خان بود، بدان صورت مشورت نمود که هزار نفر را در همین مکان گذاشته، تنه را برداشته به امداد غازیان که در مجادله مشغولند برود. امان‌الله گفت هر گاه بدان صوب اراده نمایم در سمت شمالی تحت گازرگاه قریب پنج شش هزار نفر حسب الامر صاحبقران آماده می‌باشند، که در عرض راه جمعیت ما را برهم زنند.

و میراباشی قبول این مدعا ننموده، سه هزار نفر را برداشته روانه گردید. چون [یک] میدان فاصله از کهنه حصار دور گردید، از سمت چپ پهلوان بیگ مروی بسا یکهزار و بانصد نفر مروی و قراچورلو دست به شمشیر حمله بدان گروه خندان پیروز نموده، جماعت افغانه را مجال انداختن تیر تفنگ نداده، خود را به میان آن طایفه رسانیده، معركة رزم را چون بزم بدستان بهم شوراند، به ضرب شمشیر آبدار آن گروه برگشته روزگار را چون صباح روز قربانی قتیل و اسیر نمودند.

چون میراباشی چنان دید، خود را به برج ویرانه رسانیده، به کمانداری مشغول گردید، که پهلوان بیگ وارد شده سوگند یاد نمود که تورا به قتل نخواهم آورد. و میراباشی ناچار از برج نزول به آشیان نام صیاد نموده، زنهار خواست. پهلوان بیگ هر دو دست آن [را] به خم کند بسته، روانه حضور والا گردید.

واز آن جانب پیرمحمدخان و شاهقلی بیگ مروی و اماموردی خان افشار دست به شمشیر خود را بر صفوف طایفه افغانه زدند. جماعت ضاله طاقت صدمه بهادران قزلباش [را] نیاورده روی فرار به دیار آبدار آوردند. و از نواحی چشمه قلنفر االی دور قلعه هرات از کشته پشته‌ها ترتیب نموده بودند. و سیدالخان با معدودی چند فرار نموده، خود را به قلعه هرات رسانید. امان‌الله‌خان چون مقدمات را چنان ملاحظه نمود، تا غروب آفتاب خردداری نموده، چون شب شد صحیح و سالم با موازی یکهزار نفر وارد بلده مذکور گردید.

چون غازیان قزلباش چنان فتح نمایان نمودند، امیرکشورستان در آن روز

پهلوان بیگ را مورد نوازشات بیکران ملوکانه گردانید. میراباشی را مقرب فرمود که بر دار عبرت کشیده تیرباران نمودند. و کلیعلی خان که سردار و صاحب اختیار آن سنگر بود، و در محاربه غفلت از آن به عمل آمده بود، در مقام اعتراض یا کلیعلی خان درآمده، آن را از سرداری آن سنگر عزل نموده، پیرمحمدخان و پهلوان بیگ هر دو را صاحب اختیار آن سنگر نموده، معاودت به اردوی همایون نمود.

اما چون از آن جانب ذوالفقارخان آنچنان قیامت و فتنه و آشوب را ملاحظه نمود، آب در گردش دیده به رویدن درآمده در کار خود مضطر و حیران گردید، که در این وقت امان‌اللهخان وارد خدمت ذوالفقارخان شده احوالات رفتن میراباشی را تقریر نمود. ذوالفقارخان با آن در مقام بازخواست درآمد که بایست تو نیز به اتفاق آن در محاربه کوشیده، با سیدالخان روانه می گردیدی، و حال اخبارات فتح آن را بمن تقریر می‌نمایی. و فحش زیاد بدان داده اخراج نظر فرمود.

امان‌اللهخان؟ را از آن سلوک ناخوش آمده، در نیمه شب قریب به چهارصد، با قصد نفر از طایفه خود برداشته، روانه اردوی صاحبقرانی گردید، چون وارد نظر والا گردید، زبان به عذر و ثناخوانی آن حضرت گشاده، مقدمه قهر نمودن خود را عرض نمود صاحبقران دوران مشارالیه را منظور نظر خیر و امانه و به خلع گرانمایه سرافرازی داده، در جنب اردوی همایون سراییده و خیمه برپا نموده اقامت نمود.

و چون ذوالفقارخان از رفتن امان‌اللهخان مطلع گردید، رعب و هراس در احوال آن ظاهر گردید، چند یومی مجادله را موقوف نموده، از اقلعه بیرون نیامد، و در استحکام بروج و بارو سعی می نمود.

اما طایفه افغانه از عدم آذوقه و عسرت هر روز قریب دویست سبب نفر از گرسنگی هلاک می شدند، و بعضی فرار نموده وارد اردوی صاحبقرانی می گردیدند. چون نواب صاحبقران از اختلال طایفه افغان اطلاع یافت، اللهیارخان افغان را به عنوان استمالت و خاطر جمعی آن طایفه روانه هرات نمود، که اعزه و اعیان آن ولایت را دلالت نموده، به اطاعت و انقیاد نواب صاحبقرانی راغب [سازد] که بیرون آمده بدشرف ملازمت والا مشرف گردند.

اللهیارخان از خدمت نواب صاحبقران مرخص، و وارد هرات گردید. چون چشم طایفه افغانه بر آن افتاد، زبان طعن و سرزنش بر آن دراز نمودند که: به علت [یک] قاشق خون گندیده ترک ایل و احشام نمودن، و به جماعت اثنا عشری غیر مذهب پناه بردن، از طریق مردی و دینداری به دور است. و زنان آن طایفه لچک بر سر آن می افکندند که: «شوهران ما را به قتل نادی، و طفلان ما را از بی آذوقگی و شدت قحطی هلاک نمودی، و حال [می خواهی] که ما را به دست خود برای غازیان قزلباش ببری!» و از این مقوله سخنان گفته، نوحه و بیقراری [می کردند]. لمؤلفه

چنان افغان ز افغان در سدا شد
وز آن گریه وزان فریاد و زاری
یکی گفتا که طفلم بی پدر شد
یکی گفتا که گردون جفاکار
فلک گریان شد و عالم تبا شد
شده در مرد و زن سخت بیقراری
یکی گفتا نهالم بی ثمر شد
یکی گرده جهانم چون شب تار
زیرج و باره و ایوان و دیوار
برآمد ناله های زار افکار
چون اللهیارخان آن فوحه و بیقراری آن جماعت را دید، اشک از دیده فروهشته و با آه و ناله و خروش گشته در عمارت ذوالفقارخان نزول نمود. سرخیلان افغان از در عجز و ضعف درآمده گفتند: هر گاه ما از روی ارادت و اخلاص وارد درگاه صاحبقرانی شویم، یقین حاصل است که چون سایر گرسنگان که فرار نموده پناه به اردوی آن می برند، و جماعت قزلباشیه به قتل آنها مبادرت می نمایند، با ما نیز همان سلوک خواهد بود. اللهیارخان گفت: بیان واقع است، آنچه در حین تسلط از ما به قزلباش رسیده، حالا مکافات کرده عاید می شود.

چو بد کردی مشوایم ز آفات که واجب شد طبیعت رامکافات

و شما به خاطر می رسانید که من برای سلامت خود به دلالت شما آمده ام. چند نفری [را] که از خدمت صاحبقران زمان به همراهی آن آمده [بودند] مرخص نموده، روانه نموده گشت: عرض مرا رسانیده، تقریر نمایید که تا جان در تن اللهیارخان بوده باشد مجادله و مناقشه می نماید.

و سرکردگان وارد حضور والا شده، چگونگی را عرضه داشت سیه فلک فرسا نمودند. چون صاحبقران از مقدمه اللهیارخان مطلع گردید مردم بر زبان آورد. نظم اگر بیجه جغد را باغبان ز ویرانه آرد سوی بوستان نشیمن دهد بر نهال گلش سحرگه دهد جلوه برسنش چو آخر پر و بال پیدا کند همان سوی ویرانه ماوا کند مقرر فرمود که به قدر پانصد نفر از سرکردگان آن جماعت را که در دست غازیان مقید و محبوس بودند، آورده به قتل رسانیدند.

روز دیگر که خورشید زرنکار در قصر نیلگون حصار علم محترم به جهت زیبایین دنیای پرغم یرافراشت، امیر صاحبقران با غازیان شیرگیر در حرکت آمده روانه سمت قلعه هرات گردید. و از آن جانب اللهیارخان از قلعه بیرون آمده، صف قتال بیاراست. و از طرفین میمنه و میسره [را] به نامداران و دلبران کاردیده سپرده، داخل میدان شده، به لیب سپاهیگری یاهم در رن و بدل بودند، که در این [وقت] خبر رسانیدند که دلاورخان تایمنی با موازی دوازده هزار سوار و پیاده اینک می رسد.

نواب صاحبقران مقرر فرمود که از سنگر پیر محمدخان و رحیم خان قریب به دهزار کس سواره استقبال نموده، که غازیان افغان مطلع نشوند. و به اعزاز تمام و سفد آرایی مالاکلام وارد اردوی والا گردند. نظر به فرمان دارای زمان غازیان از میان دره جبال بدون اطلاع طایفه افغان روانه سرراه گردیدند. و بعد از ملحق شدن آن دوسپاه به یکدیگر چون رعد خروشان و ابر بهاران روی زمین را تیره و چهره خورشید را

غیره نمودند.

ذوالفقارخان و غیره سرکردگان چنان پنداشتند که حسین شاه افغان به اعانت آمده، به این اراده کوس مسرت و خوشدلی به نوازش درآوردند. چون نزدیک اردوی صاحبقران رسیدند، در سمت مغربی صف آرا گردیده، دلاورخان با چند [نفر] از رؤسا و عظامای آن جماعت عازم تیب صاحبقرانی شده، به کرنش اشرف مشرف و محل نوازشات خدیوانه گردیدند. [صاحبقران زمان] مقرر فرمود که چون از گرد راه رسیده‌اند، در همان سمت صف آرای نمود. به تماشای مجادله طرفین مشغول باشند. نهایت دلاورخان مبالغه و اصرار زیاد نمود، که اگر فرمان قضا نشان باشد، به نیروی اقبال عدو مال امروز کارزاری نمایم که پسند طبع والا گردد. امیر کشورگیر فرمود که: انشاءالله تعالی خدمات پسندیده و جانفشانی بسیار از آن معلی مقدار به ظهور خواهد پیوست. چون هنوز از راه رسیده‌اید، به تماشای مجادله غازیان قزلباش متوجه باشید. دلاورخان ناچار به معسر خود معاودت نموده به نظاره مشغول شد.

چون ذوالفقارخان و اللهیارخان از رفتن دلاورخان خبردار شدند، خوف و رعب برایشان مستولی شد، اما ناچار در محاربه و مجادله نهایت مردانگی به عمل آورده جنگهای نامی و محاربات قوی نمودند که باعث طول کلام می‌شود. و در معارك دیگر امان‌الله‌خان نیز با جماعت افغانه کمال جدال ظاهر ساخته، صفوف معرکه سمت چپ اللهیارخان را درهم شکست. و در غروب آفتاب، غازیان معدلت خطاب قزلباش شکست فاحش به اللهیارخان داده، تا دروب قلعه هرات از قتل و غارت نیاوده، مراجعت نمودند. و نواب صاحبقران در آن شب در سنگر پل مالان بنا به خاطر دلاورخان مجلس شاهانه طرح نموده، امرای عظام و سرکردگان کرام را به عنایات خدیوانه و بذل و بخشش ملوکانه سرافراز گردانید.

و همه روزه فیما بین جنگ و جدال به وقوع می‌پیوست. تا مدت يكسال بدین منوال روزگار می‌گذرانیدند. و هر چند در این مدت امیر صاحب، تدبیر سعی نمودند که به یورش و حمله قلعه هرات را تصرف نمایند، شاهد تمنا در آغوش مدعا نیامد.

روزی امان‌الله‌خان به خدمت نواب صاحبقران عرض کرد، که هرگاه امر والا مقرر گردد، کمترین با جمعی از تبعه خود يك دروازه قلعه هرات [را] تصرف نموده، به غازیان قزلباش می‌سپارم. صاحبقران زمان فرمودند که هرگاه چنین امر از تو ظاهر شود، تو را محسود امثال و اقرا گردانیده حکومت و دارایی دارالسلطنه هرات مع توابع و مضافات به تو تعلق دارد. پس در آن روز عالم قروز امان‌الله با کسان خود به سمت قلعه هرات روانه گردید. و حسب الامر شهریار جهان به قرب پنج شش هزار نفر از غازیان قزلباش از عقب رفتند که مستعد محاربه باشند.

چون امان‌الله از تبعه و اقوام خود چند نفر در قلعه داشت، و غایبانه مکرر آدم از نزد ایشان آمده، و عهده دادن دروازه نموده بودند، از قضای فلکی در آن شب قاصدان و اقوام مشارالیه به دست اللهیارخان گرفتار شدند، [و افغانها] بعد از اطلاع بر حقیقت کار سر رشته دروب را محکم نموده، تبعه و اقوام امان‌الله خان را گرفته به قید سلاسل و اغلال

کشیدند. و در خارج قلعه در میان ویرانه‌ها به قدر یکهزار نفر پیاده تفنگچی را شب در بستو گذاشتند. که در وقت آمدن امان‌الله‌خان به ضرب گلوله دمار از روزگار آن طایفه بر آورند.

از این طرف در طلوع صبح کاندب که وعده حرکت [بود] امان‌الله‌خان در حرکت آمده عازم مقصد گردید. که به خاطر جمعی درب سمت گازرگاه را به تصرف درخواهد آورد. چون به مکان موعود رسید ناگاه از کمین جماعت مذکوره بیرون آمده. به انداختن و شلیک دورانناز مشغول شدند. و امان‌الله‌خان اندیشه از آن کمین و پیادگان سموده غازیان خود را تحریض جنگ و جدال [نمود].

چون فی‌مابین ساعتی مجادله روداد. امان‌الله‌خان چند مرتبه نزد پیرمحمدخان کن فرستاد که به اعانت برسد. در عرض راه جماعت افغانه گرفته به قتل آوردند. و اکثر از روایان تقریر نمودند که چند نفر از قاصدان به نزد پیرمحمدخان رسیدند. و چون از جانب اشرف مرخص نبود بنارا به تنافل گذاشت تا اینکه تیر تفنگ چون پیک اجل برسید آن نامدار آمده. جان تسلیم نمود. و جماعت افغانه امان‌الله‌خانی به دست قشون اللهیارخان گرفتار شده. بعضی قتل و بعضی اسیر و معدودی از آن جمله فرار نموده وارد [اردوی] کیوان‌پوی گردیدند.

و حسب تقریر نوروزبیک کرد. که محرم بارگاه عزت و انیس بزم حضرت بود. در آن وقت که به سمع اقدس صاحبقران رسانیدند. به لفظ گهربار فرمودند که: زهر طرف که شود کشته سود اسلام است!

چون اللهیارخان دست امان را شکست. در محاربه دلیر گردیده. دو میدان راه از اصل قلعه به خارج آمده. به جماعتی که به گرفتن قلعه مأمور بودند رسیده. و بنای مجادله در نهایت صعوبت و دلاوری نموده. در تیرگی شب مراجعت به قلعه هرات نمود.

و از آن جانب غازیان افغان وارد قلعه شده. همه روزه مابین افغانه و قرلباشیه محاربه به وقوع می‌انجامید. و کار به [علت] عدم آذوقه و مایحتاج بغایت بر محصورین تنگ. و قحط و غلا و عسرت و مرگ در میان ایشان ظاهر شده. از تنگی محاصره کار بر آنها تنگ شده بود که در عوض شیر و قند هر گاه گوشت و خون کلب و روپاء را می‌یافتند. شیر و قند و مادت‌الحیات گفته می‌نوشیدند. و هر گاه گوشت میته می‌جستند چون مرغ سما و گوشت کبک و تیهو و دراج قیاس نموده میل می‌نمودند. و پوست درخت را تنباکوی جانکی و کازرونی و طبسی گفته می‌کشیدند.

و چون کار را به این صورت ملاحظه نمودند همگی در خانه غم و اندیشه فرو رفته پابخت خود در جنگ و از عمر خود به تنگ آمده به این بیت مترنم می‌گردیدند. لمؤلفه چرا کردی فلک آلوده دامان تو کردی در جهان ما را پریشان ز دست نادر فیروزه طارم نمودی خوار ما را پیش مردم به اول مهربانیها نمودی به آخر از بدن جانها زدودی زن و فرزند و اموال فراوان فزادند در اسیری چون غلامان نه تخت برقرار و برمدار است نه مهر تو به مردم برقرار است

نه از مهر تو خرسند می توان بود
 همین گفتند و اشک از دیده جاری
 که یارب ما همه زشت و سیاهیم
 که جمله بندگان پر گناهیم
 القصه مکرر جماعت افغانه پریشانی و اختلال حال خود را به خدمت حسین شاه
 والی قندهار عرض نمودند، به هیچ وجه امداد و اعانت از آن جانب نرسیده، مایوس و
 ناامید شدند.

۴۱

در شرح استیصال احوال افغانه هرات و تسخیر آن بلده ارم نشان به عنایت خالق منان و قضایایی که در آن ایام سمت انجام یافت

چون پیوسته همت بلند رفعت نواب صاحبقرانی در تسخیر قلعهجات معاندین و
 تنبیه سرکشان اجاق سیدالمرسلین معطوف و برقرار بوده و تفضل الهی شامل حال او
 گردیده، مظهر نادری و فرمانروایی ممالک محروسه عالمیان به سروری اشتهار یافته،
 چون مدت محاصره دارالسلطنه هرات به سیزده ماه کشید، امیر صاحبقران اراده آن نمود که
 حواله های بلند ارتفاع و سیبه های بسیار اشراع و احداث نموده به یورش، قلعه مذکوره را
 تصرف نمایند.

به جهت تدارک اسباب قلعه گیری، به اطراف و توابع دارالسلطنه مذکوره محصلان
 فرستاد، که توبره و بیل و کلنگ و چوب بسیار آورده، آماده و مهیا نمایند. و جمعی
 از غازیان را برای سرانجام اسباب و آلات روانه اوبه و شاقلان [نمود] که در آن
 حدود در جمع آوری اسباب و سیورسات عساکر [تصرفت] مآثر مشغول باشند.
 و طایفه افغانه از علت عدم آذوقه و تضییق محاصره بغایت مستأصل شده آخر الامر
 بداعلام کلاتر اوبه، با چند نفر از سرکردگان داوطلب شدند که به سمت اوبه و شاقلان
 رفته، به دفعات غله و ماکول روانه نمایند. و با موازی دو هزار نفر در حرکت آمده
 روانه آن صوب شدند.

و حسب الامر صاحبقران نیز به سرکردگی اسماعیل خان استاجلو موازی سی نفر در
 آن حدود توقف، و همروزه و همه شب به حراست و قلعه داری مشغول بودند. و در آن
 شب با خود اندیشه نمودند که حالا افغانی نمی باشد، و دشمن هم گمان بر نیستم، و عبث
 در آزار سکنه این مزرعه اصرار داشتن و هرب کَشیک کشیدن و بیدار داشتن رعایا از

۱- در حاشیه افزوده شده: از قبیل امرا شیرم و اشرف سلطان و ایاز نام (ظاهراً از جهانگنا:
 ۱۶۳).

مروت دور است. و در آن شب همگی را مرخص نمود که رفته فراغت نمایند. و چون نیمه‌ای از شب در گذشت جماعت افغانه داخل دیوار بست [شده] و خود را به بروج و باروی قلعه رسانیده قلعه را متصرف شده، و غازیان محصل را مجموع به قتل آورده، در نهایت خاطر جمعی در آنجا نسته، به فراغ‌بال غله و آذوقه در نیمه‌شب روانه هرات نمودند.

چون امیر کشورستان از گرفتن قلعه اوبه و شاقلان اخبار شد، در دم موازی چهار هزار نفر غازیان قزلباش [را] به سرداری پهلوان بیگ و نجف‌سلطان روانه آن حدود نمود، که رفته دفع شر آن جماعت نموده، معاودت نمایند. چون غازیان قزلباش بدانجا رسیدند، جماعت افغانه از قلعه بیرون آمده، تا غروب آفتاب جنگ و جدال بوده، و بعد هر یک به مکان خود عود نموده آرام یافتند.

روز دیگر طایفه افغان پشت به دیوار قلعه در محاربه کوشیده، دلاوریها نمودند. و غازیان هر چند سعی نمودند که شاید جماعت مذکوره را به خارج آورده از دیوار بست جدا نمایند ممکن نشد. عاقبت صلاح خود در آن دیدند که از دور قلعه حرکت، و بقدر دو میل فاصله نزول نمایند. چون طایفه مذکوره چنان دیدند، دلیر شده اراده نمودند که من بعد دواب و اموال خود را به خارج قلعه فرستاده، از غله و علف جمع آوری نموده معاودت نمایند.

پهلوان بیگ چون کار چنان دیده، بقدر یکصد نفر روانه سر راه آن جماعت نمود. که بعد از ورود آنها غازیان فرار نمایند. و در سقوگاه بقدر دوهزار نامدار کار آرموده را تعیین فرمود، که در حین ورود آن طایفه از کمین بیرون آمده، دستبرد نمایان نمایند. چون موازی یکصد نفر که به سرکردگی نجف‌سلطان قراچورلو تعیین شده بود، در هنگامی که دواب و چهارپایان جماعت افغانه در انهار و صحاری مشرق گردیده بود، از یک سمت چپاول انداخته در جمع دواب مشغول شدند، و غازیان افغان که بقدر یکهزار بودند و مستعد و آماده بودند، از یک سمت در آمده نجف‌سلطان را تعاقب نمودند. و آن نامدار ساعتی پایداری نموده، چون کثرت حشر و لشکر آن جماعت اضافه بود، تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفت، و به جانب سقوگاه رو آورد.

طایفه افغان به خاطر جمع، جماعت قراچورلو را تعاقب نمودند، چون یک میدان از سقوگاه گذشتند، غازیان مذکوره چون اجل ناگهان از کمین در آمده، با شمشیرهای الماس‌فام و نیزه‌های اقمی کردار عدو انتقام حمله بدان گروه برگشته روزگار نمودند، و از آن جانب غازیان افغان چون چنان دیدند، خود را از مراکب به‌زیر انداخته، به آتش تیر تفنگ و نواک ضرب‌زنگ اشتغال ورزیدند. بازار گیر و دار چون دکان حدادی گرم گردیده، از ضرب شمشیر جانستان سرودست نامداران چون گوی و چوگان در عرصه میدان به‌غلغلیتیدن در آمده، و از تیر گلوله ناگهان نامداران روزگار و سرکردگان [] در آن معرکه کارزار در خاک و خون آغشته گردیده، قریب دوست نفر از جماعت افغانه اسیر غازیان قزلباش گردیدند. و تنه دیگر خود را به‌مکان حصین گرفته تا غروب آفتاب به ضرب گلوله بی‌حساب خودداری نمودند، و در غروب خود را به قلعه

اوبه رسانیده متحصن گردیدند.

اما چون صاحبقران دوران پهلوان بیگ و نجف سلطان را روانه نمود، در اندیشه افتاد که مبادا جماعت افغان به غازیان فریب داده دستبرد نمایند، در دم با موازی سه هزار سوار نامدار خود ایلغار نموده، وارد مزرعه اوبه گردید. چون جماعت افغانه را محصور دید، بندگان اقدس دور و دایره آن طایفه را سنگرهای حسین و برجها تعیین نموده، پهلوان بیگ مروی و نجف سلطان را در آن حدود گذاشته، معاودت به هرات نمود. و نامداران قزلباش دور و دایره آن جماعت را سنگر بسته چون هاله احاطه نموده سکنی نمودند.

اما راوی روایت می کند که: چون صاحبقران دوران دور آن طایفه را دیوار بست نمود، کار بر آن مردم تنگ [شد]. ناچار طایفه افغانه هرات از علت گرسنگی چند نفر از سرکردگان خود را روانه نزد امیر صاحبقران نمودند، که اگر شفقت بندگان والا شامل حال ما گردد، و قسم به کلام مجید یاد نمایند که اذیت جانی و مالی نرسانند، ما همگی از راه اطاعت و انقیاد درآمده، تا جان در بدن و رمق در تن داشته باشیم از جمله اخلاص کیشان آن درگاه فلك فرسا خواهیم بود.

چون صاحبقران دوران آن تصرع و خشوع آن جماعت مطلع گردید، قسم یاد نمود که نقصان جانی و مالی به ایشان نرساند، در این خصوص ارقام عهدنامه در وجه آن طایفه روانه فرمود.

چون سرکردگان و خوانین هرات از مضمون فرمان قدر مشحون مطلع گردیدند مجدداً عرض نمودند که هرگاه غنی بیگ، افغان که سابق بر این در حین ورود رایات جاه و جلال وارد درگاه معلی [شده] و به خدمات مقرر قیام داشت، و صاحبقران زمان کمال مراعات و مرحمت درباره آن به عمل می آورد، خواهش نموده بودند که هرگاه وارد گردد، وارد درگاه خلایق پناه خواهیم گردید.

امیر صاحبقران و نادر دوران چگونگی عرض آن جماعت را به غنی خان ذکر نمود. مشارالیه قبول این معنی نموده، با موازی یکصد نفر از خدمت اقدس مرخص شده داخل قلعه هرات گردید. جمیع رؤسا و ریش سفیدان طایفه افغانه سوی ذوالفقارخان و اللهیارخان وارد درگاه والا گردیدند. و همگی را به خلایع ملوکانه سرافراز فرمود، و ارقام به عهد پهلوان بیگ، که مأمور تنبیه معاندین قلعه اوبه بود، مرقوم نموده همگی وارد حضور اقدس گردند.

۲- در اینجا در حاشیه صفحه افزوده شده: اما راوی ذکر می نماید که دروشلی خان هزاره که با افغانه قندهار و هرات کمال اخلاص و ارادت داشت دست از حقوق جماعت قزلباشیه برداشته بد آنها همدستان می شود، و هر چند که خدیو جهان اعلام نمود که وارد درگاه معلی گردد بنارا به حیل گذاشته توافل می کرد. حسب الامر صاحبقران به عهد دلاورخان تایمنی مقرر شد، که رفته قلعه نریمان را خراب [نموده] و او را مقید ساخته، به درگاه والا آورد. و حسب الامر به قتل آن فرمان داد. (ظاهراً از جهانگنا: ۱۶۳-۱۶۴).

و جماعت افغانه نیز شرحی به‌امرا جمال قلمی نمودند که: در این وقت که عموم طایفه ابدالی حلقه اطاعت و فرمانبرداری را در گوش خود کشیده در خدمت اشرف می‌باشیم، باید آن نیز عازم درگاه جهانگشا [شود] که مورد نوازشات خواهد گردید. بعد از وصول ارقام مطاعه و مراسله عظمای افغانه امر اجمال با جمعیت خود از مزرعه مذکوره در حرکت آمده، و از یک سمت اردوی سردار عازم، و داخل دارالسلطنه هرات گردید. چون جمیعاً طوق متابعت در گردن افکنده بودند، ینا گذاشتند که روز دیگر ذوالفقارخان را به‌اتفاق اللهیارخان به‌حضور اقدس حاضر نمایند.

چون خوانین مذکور از مقدمه سرکردگان آگاه شدند، در خوف افتاده در نیمه شب کوچ و کلفت خود را برداشته، با دیده خونبار به‌سمت قندهار روانه گردیدند. چون حقیقت فرار نمودن ایشان به‌مسمع اقبال رسید، بدلفظ گهربار فرمودند که: عنقریب در نواحی قندهار گرفتار نست غازیان شیرشکار خواهند گردید.

روز دیگر که این خورشید جهانگرد به کلرنگ شبرنگ بهزاد به‌امر قادر ابد بنیاد، بدین کبودی افلاک سوار شده به‌جولان درآمد، و عالم را به‌نور ضیای خود منور گردانید، امیر صاحب تدبیر چون خورشید جهانگیر بر بالای تخت زرنگار و اورنگ ابد مدار قرار و آرام گرفته پیر محمدخان را به‌حضور طلبیده مقرر فرمود که: چون مکرر خدعات شایسته از تو در گرفتن هرات به‌عمل آمده، و حقوق خدمتگزاری تو بر ذمت همت ما لازم است، در این وقت حکومت هرات را در وجه تو شفقت و مرحمت فرمودیم، باید لوازم خدمتگزاری به‌ظهور آورده، در عدالت‌گستری و رعیت پروری کوشیده، حسن سلوک پسندیده خود را به‌رعایا مسلوک داشته، خلاف قاعده‌ای از تو سرزنند. و سفارشات زیاده از حد نموده، سرکردگان قزلباشیه هرات را به‌آن سپرده روانه میان‌شهر نمود.

و سرکردگان افغانه را قرین اعزاز خسروانه ساخته، و دوآب سواری به‌آنها داده محصل تعیین فرمود که ایشانرا کوچانیده، روانه ارض اقدس نمود. و میر خوشای بیگ هزاره را به‌منصب سلطنت طایفه اوبدایه هزاره و جمشیدی سرافراز نمود. و موازی سه هزار نفر ملازم از جماعت هزاره و جمشیدی و راوتی و قبچاق و غیره گرفت که در رکاب خدمت نمایند. و دلاورخان تایسنی را نیز مقرر فرمود که دو هزار نفر ملازم دیوانی گرفته روانه نمایند. و وکلا و عمال به‌جهت دارالسلطنه مذکوره تعیین نمود.

بعد از نظام و نسق مهمات دارالسلطنه هرات و ارسال خانواری آن جماعت به نواحی ارض اقدس، هوای تسخیر دارالرفاه فراه از خاطر و الاسرزد.

به دست درآمدن دارالفراه [فراه] به نیروی اقبال [بی‌زوال]

به نحوی که سابق براین نگاشته خامهٔ عبرین رایحه گردید، چون ابراهیم‌خان دور قلعهٔ فراه را محاصره نمود، کاریرافاغنه تنگ شد، دراین [وقت] چاپاران ذوالفقارخان وارد [شدند] و مراسله‌ای به جهت علیمردان‌خان برادر خود قلمی نموده بود که دراین [وقت] سکنهٔ هرات از عدم آذوقه و مایحتاج و شدت جوع و گرسنگی تمامی از در متابعت درآمدند، دراین چند یوم قلعه را می‌سیارند، باید آن گرامی مقدار بدون تأمل کوچ و کلفت را برداشته عازم قندهار [شود] که ما نیز وارد می‌گردیم. چون علیمردان‌خان از مضمون نوشته مطلع گردید، سرکردگان را طلبیده این‌راز را در میان نهاد، همگی مصمم حرکت گردیدند، که چاپار حسین‌شاه وارد [شد] و اعلام نموده بود که نواب سردارخان را با موازی ده هزار کس روانه نمودیم که آمده به دفع قزلباش اقدام نماید، و موکب همایون نیز بر جناح حرکت و روانهٔ هرات است.

چون علیمردان‌خان از مضمون نوشتهٔ آن مطلع گردید، از این خبر کمال شادی و سرور بدان راه یافته، و چاپاران را با چند کسان دیگر از خود نزد حسین‌شاه فرستاد که مقدمات هرات [براین] منوال شده، ما نیز ارادهٔ حرکت قندهار داریم، البته شما با جمعیت خود آمده در مابین راه سمت قبله که عبور عیال و کلفت ما است توقف نمایند، که بعد از ورود ما بدان حدود هر گاه خدا نکرده سپاه قزلباش مطلع گردند، در دفع آن جماعت کوشیده حراست نمایند، که به سلامت روبه ساحل نجات آریم. چون سردارخان از چگونگی مقدمات اطلاع یافت، از مکان خود حرکت نموده در مکان موعود قرار و آرام گرفت. و در نیمه شب علیمردان‌خان با سایر جماعت افاغنه در حرکت آمده، روانهٔ قندهار شدند. چون در طلوع صبح اکثر از خانواری مفلوک در عقب ماندهٔ آنها نیز عازم و متردد بودند، در این وقت قراولان فیروز دستگاه خیر فرار آن جماعت را به ابراهیم‌خان رسانیدند. و نواب ظهیرالدوله در دم با فوجی از غازیان نژم و نامداران چون رستم در حرکت آمده تعاقب نمودند. چون به قدر دو میل راه از فراه دور شدند، به دنبال آن جماعت رسیدند. و به قرب هزار خانوار از ایشان را برگردانیده بودند، که بیکدفعه از میان جبال و صحاری لشکر قندهاری درآمد، حمله به غازیان نامدار نمودند، و جنگی در نهایت صعوبت رخ داد. غازیان قزلباش بعد از تلاش

بسیار خود را گرفته، افغانه آثار غلبه ظاهر ساخته، چند نفر از غازیان [را] دستگیر و کوچ و کلفت خود را پیشانداخته روانه قندهار گردیدند.

[ابراهیم خان] معاونت به فرام نموده، اهالی آن دیار با تحف و هدایای بیشمار وارد خدمت عالی گردیده، دروب قلعه را مانند بخت و اقبال برزوی اولیای دولت بی زوال گشادند، و آن خان و الامکان، کیفیت تسخیر فرام، و فرار نمودن آن طایفه گمراه، و رسیدن کومک از صوب قندهار [را] مشروحاً عرضه داشت درگاه والای صاحبقرانی نمود.

بعد از وصول عرایض ابراهیم خان، مقرر فرمود که غازیان آن حدود را برداشته عازم درگاه معلی [شود] و باقرخان لرگی فراهی را صاحب اختیار آنجا نماید، ابراهیم خان بعد از مطالعه ارقام مطاع، به نهج فرموده عمل نموده، یک هزار نفر از غازیان را در نزد باقرخان گذاشته، روانه دارالسلطنه هرات گردیده، به عز بساط بوسی مشرف، و مورد عنایات خسروانه گردید.

چون امیر صاحبقران از انتظام امور آنجا و مشاغل و مهمات توابع و مضافات دارالسلطنه مذکوره فارغ گردید، به عنوان سیر و تفریح داخل قلعه شده، دور و گشت می نمود، که چشم جهانگشا بر حوض سنگ سفید افتاد، دردم مقرر فرمود که تویجی باشی آن حوض را حرکت دانه، به عنانه حمل و نقل ارض اقدس نماید، و مطمح نظر فیض اثر مصروف بر آن بود که آن سنگ را در میان صحن مقدس نصب نماید.

قصه ریایات جاه و جلال به فیروززی و اقبال در حرکت آمده، مراجعت به ارض فیض مثال نمود، و از گرد راه [همان طور] که عادت یسندید، آن حضرت بوده، به شرف زیارت و عتبه بوسی امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا (ع) مشرف شده، در آن روز بر صفت گنبد اللهوردی خان، که مهمانخانه سرکار فیض آثار بوده، نزول نموده، از مطبخ بهشت مرتبت شیلان طعام کشیده بعد از اکل و شرب حرکت نموده، وارد چهارباغ شاهی گردید، و سکنه ارض اقدس هفت شبانه روز بازار و محلات را چراغان نموده، بساط نشاط گسترانیدند. مؤلفه

مغنی هزار و مصنف هزار	شده نغمه داودی آشکار
از آن بزم فردوس عالی مکان	شده زهره و ماه و پروین عیان
سراسر جهان [بوی] عنبر گرفت	زمان و زمین جمله زیور گرفت
چنین مجلسی کس نداده نشان	به مشهد شده آشکارا نهان
ز فضل اله و ز لطف رضا	شده مجلس شاه، بزم گدا

۱- در حاشیه صفحه مطالب زیر افزوده شده که خلاصه ای از جهانگشا (ص ۱۷۹) است:

اسماعیل خان خزیمه را به علاوه قاین به حکومت فرام برقرار، و اسماعیل خان سلطان لرگی را به حکومت استزار مقرر داشت. و طهماسب خان جلایر را به حکومت راز و قوشخانه و حاجیلر به آن داد. در آن روز به خطاب خانی ملقب ساخت. و خانواری افغانه را بدان مقرر فرمود که برداشته در محال ارض اقدس و ایبورد سکنی دهد و در نواحی چندین که سرحد دشت قبیجاق است قلعه ای از نو احداث نموده، و سه هزار غلام از ایلات آنجا گرفته، به محافظت ترکمانیه آنجا گذارد.

زمین حراسان جنت مکان شده روشن بخش بر آسمان
 امیر صاحبقران در آن مجلس بهشت نشان انعام و بخشش بسیار در وجه اهالی
 واعیان و فقیر و ناتوان آن دیار عطا فرمود. و بعد از اتمام آن معرکه خلدنشان مقرر
 فرمود که کدخدایان و ریش سفیدان و عموم سکنه خراسان را به حضور اقدس احضار
 فرموده، مداخل و مخارج و مالیات دیوانی را سه ساله در وجه رعایا بخشیده، بدانعام
 ایشان عطا فرمود.

و ارقام مبارک مطاع بدهنده عمال و مباشرین ولایات مذکوره صادر گردید که:
 در خصوص وجوهات و مالیات دیوانی الی مدت سسال احدی مزاحم رعایا نگردیده،
 گذارند که مرفه الحال به امر بیچارگی خود قیام نمایند، و در آبادی کاریزات و رودآب
 مشغول شده، قری و مزارع که ویران و بایر شده، و صاحبان آن قوه و استطاعت دایر
 نمودن نداشته باشند، جهت سرکار دیوان بدهیتمت اعلی از صاحبان املاک خریده، و
 اخراجات آن را از مال دیوان داده آبادان نمایند. و در زمینهای مرغوب و محللهای
 محبوب قریه و قصبه بسیار احداث نموده برای سرکار دیوان زراعت نمایند. و به هیچ
 وجه من الوجوه بجهت مالیات و اخراجات و پیشکش و سیورسات و تحویلات و رسومات
 و وجوهات مزاحم رعایا نگردند.

و کدخدایان ارض اقدس و غیره که حاضر بودند، سجده تحیت به عمل آورده،
 فاتحه جهت ازدیاد [و] دوام دولت دوران عدت خوانده، مرخص گردیدند. لمؤلفه
 دلا تا توانی در این روزگار نکویی طلب کن ز پروردگار
 رعیت طلب باش و دشمن گداز میان جهان تا شوی سرفراز
 به عدل و مروت، به خلق نکو بکن با سپاه و رعیت نکو
 رعیت جو روح است و ملکیت بدن سپه مثل چشم است شمیر زن
 از آن جسم اگر روح بیرون شود شود جسم چون خاک و یکسو شود
 رعایا و احشام صحرا نشین جو باشد به فرمان و زیر نگین
 شود سرکشان جهان چاکرت خداوند عالم بود یاورت
 تو گر پادشاهی و گر شهریار زمن این نصیحت کنون گوش دار
 امیر نامدار و آن خسرو عالی مقدار به کامرانی مشغول شده، و نوید این فتح و
 ظفر و تسخیر دارالسلطنه هرات را، مشروحاً به صحابت چاپاران به دارالسلطنه اصفهان،
 بخدمت ایستادگان کریاس گردون اساس ارفع اعلی روانه نمود.

۴۳

تمهید بساط سخن در ساختن دو گلدسته طلا و ایوان و حوض
 میان صحن مقدس و سایر بناها

چون پیوسته تفضلات بلانهایت الهی و فیض فضل عنایت یزدانی - جل جلاله

و نم نواله - شامل احوال و محیط امانی و آماال فرقدای از بندگان عالم خاك كردد. هر آینه تمشیت مقربان به عاطفتش - تعالی و تقدس - به دستیاری صنعت كامله و هواداری قدرت شامله، هم از آن گروه صاحب منزلت نيك رایی، یا پادشاه پاکیزه طبع جهان آرای برانگیزاند. دست اقتدارش قوی گرداند، تا به وسیله آثار معدلتش جهانیان در مهاده امن و امان آسوده و غنوده. مرفه الحال به معموری و آبادانی عالم و تدارك احوال امور بنی آدم پرنوازند. واحداث بساتین متزّه و بناهای مرفوع مرغوب به زینت و آرایش «ارم ذات العماد التي لم یخلق مثلها فی البلاد» مزین و محلی گردانند.

نظیر این مقدمات آنکه بعد از خاطر جمعی صاحبقران که عرصه مملکت هرات از لوث وجود طایفه افاغنه ابدالی پاك، واجساد ناپاك آن جماعت یكسان به خاك اعتبار گردیده، بقیه آن طایفه را برای سکنی و مکان در اطراف بلادخراسان متفرق گردانیده، مقرر فرمود که استادان صاحب وقوف و معماران و ندیمان چون فیلسوف را حاضر نمودند.

فرمود که: در حین [حرکت] رایات جاه و جلال به صوب دارالسلطنه هرات، بنا خود عهد نموده بودیم که بعد از تسخیر آنجا گلگسته بالای سربارک را و ایوان میسر علیشیر را به تنگه طلا زب و زینت و آرایش داده، ششمه قوت دین اثنا عشری یوم بیوم در تزاید شده. اعتقادات اکثری از نامقیدان اضافه بر اول کرده، و حسن ارادت این غلام عقیدت فرجام شاید بر کحل قدم زوارین امام مشرقین و مغربین ظاهر و لایح گردیده، توفیقات کامل واردات از فضل الهی شامل حال گردد، و روسرخ دنیسا و تحمیل عقبی به عمل آید.

و هر يك از پادشاهان و گردنكشان که وارد عتبه بوسی این آستان عرش بنیان گردیده اند، به جهت یادگار آثار و علاماتی درست نموده اند، و حال خاطر فیض [مآثر] متعلق بر آن می باشد که اولاً حوضی [را] که از دارالسلطنه هرات آورده شده، در مکان مرغوب نشیمن داده، که سقایان کوثر طلبان در آنجا نشسته، و جام آب به مردم داده. محصل آخرت حاصل نمایند. نظر به فرمان واجب الاذعان، حوضی را که سابق بر این در میان صحن مقدس بود که اول استادان بنا گذاشته بودند، چهاربخش نموده، و در میان حقیقی آن حوض مذکور را نشانیدند. و کلاه فرنگی در بالای آن قرار دادند، که روی آن را حسب فرمان به تنگه طلا فرش نمودند.

و چون ملاحظه آن حوض نمودند که بیست استر برق رفتار نایم آب از خارج آورده، آن حوض را مملو می نمودند، و سقایان آب به مردم می دادند، بندگان و الارا از آن اطوار آمدن استر و هر دم حوض را مملو ساختن از آب، ناگوار آمده. مقرر فرمود که يك نهر آب که در مزرعه گلستان جاری است، آنرا معماران استیفا نموده، آب را چنان بیاورند که از زیر حوض بیرون آمده حوض مملو گردد.

و علیحده نهر دیگر حفر نمایند، که به سمت محلات خیابان پایین طرف قبله که آب روان در آن حدود وجود ندارد همیشه جاری باشد.

استادان معمار نظر به فرمان خاقان عدالت شعار، از قریه مذکور آب موفور از محل

عبور سابق برگردانید، هر جا امکان که در گود [ی] و عمق بود، به آخر و سنگ بلند آوردند، و با شتر گلو آب را به روی می آوردند. و در چهارباغ شاهی عمارات هشت، بهشت مطرح انداختند، آب مذکور چون داخل قلعه شد، در همه جا جت آن شش ذرع الی ده ذرع ارتفاع داشت.

و در پیش چهارباغ آب انباری ساختند که یکی در زیر بود، و یکی در بالا، و آنکه در زیر بود جهت خیرات ساخته بودند، که عوام الناس برده به مصارف میرسانید، باشند. و آنکه در بالا بود چهارده دهنه داشت که هر دهنه به چندین صنعت پراکنده گردیده، و در میان هشت بهشت از حوضهایی که در میان آن عمارات عالیه ساخته بودند فواره می جت، و فاضل آبی که در آنجا جمع می گردید در زیر زمین شتر گلو و نوجهها از سنگ تعبیه نموده، آب را در همه جا از زیر آب خنیا بان آورده، و در میان صحن مقدس از زیر حوض چون فواره بیرون آمده، و حوض مملو از آب شده، و از دور حوض که آب جاری می گردید، به همان نهر مذکور به سمت محلات خنیا بان می رفت.

چون استادان اخراجات آن را بر آورد نمودند، چهارده هزار تومان به مصرف همان آب رسیده بود.

و گلستانه بالای سر و ایوان منسوب به میر علی شیر را نیز استادان چابک دست و معماران با بند و بست در عرض مدت یک سال به اتمام رسانیدند، به تنگه طلا صفا و جلا داده، چون بهشت عنبر سرشت و قصرهای زرین جت گردانیدند، روشنی بخش شبهای تار و دلهای بی صبر و قرار گردیدند.

چون صاحبقران زمان مشاهده آن مکان چنت نشان نمود مقرر فرمود که: گلستانه ای که پادشاه مرحوم مبرور شاهرخ بن امیر تیمور بنا نهاده بود، با ایوان میر علی شیر، در تعمیر هردو کوشیده، به زیور طلا مزین نمودیم. در آن وقت خاطر خورشید مآثر صاحبقران اقتضا نمود که در مقابل گنبد عالیه گلستانه ای دیگر بنا بگذارند. دردم حسب الامر والا در آن پهلوی ایوان مقصوره گلستانه تازه ای احداث نموده، در مدت یک سال استادان صاحب وقوف به معماری استاد علینقی مشهدی به اتمام رسانیدند. و آثار فرح افزای آن در این اوان چون شعله آفتاب روشنی ده ممالک خراسان مستقیم و دایر است.

و محرف این حروف، در محلی که گلستانه و ایوان [را] می ساختند، رفته همه روزه ملاحظه می نمود. و گلستانه جدید که مشهور به نادری است، به مرتبه ای زمین آنرا حفر نمودند که چون از بالا به پایین این کس نظاره می کرد عطشهای که در آنجا کار می نمود، به نظر حقیر چون گنجشک می آمد. و آن زمین را به آخر و گنج و ساروح کار نموده به روی زمین رسانیدند. و بعد از آن استادان معمار آن زمین را فلک زد، طرح گلستانه را ریخته، به گنج کار نموده، ارتفاع آنرا بلند نمودند. و بعد از اتمام آن منار، تنگه طلا ساخته مصفی و مجلی ساخته، چون گوهر گرانبها و چون جنت الماوی نمایان نمودند.

و نواب ابراهیم خان نیز هردو در صحن مقدس را به تنگه نقره گرفته، به اتمام